چند شگرد هنری در سروده‌های صائب تبریزی و جان دان

فرح قادری *

چکیده:

صائب را می‌توان تواناترین شاعر در تجسم بخشیدن به معانی دقیق و مصور ساختن افکار رقیق در قالب الفاظ خواند . دیوان وی، به عنوان چیره‌دست‌ترین شاعر سبک هندی، مزین به تشخیص، باریک اندیشی، مضمون‌های بکر و بدیع، خیال پردازی، معانی رنگین و استعاره‌های متعالی و دور از ذهن است .در دید تازه جوی وی دنیا لبریز از شعر و زیبایی و مضمون ژرف است که با مصور ساختن آن‌ها می‌توان مکررات و مألوفات خسته کننده را از دنیای شعر زدود. از آنجایی که او زیبایی را در غرابت معنی و لفظ جستجو می‌کند، برای یافتن معنی بیگانه و ابداع تصاویر پویا- در این جهان که همه چیز در آن تکراری می‌نماید – اشیای بی‌جان اطراف خود را برخودار از جان و حیات می‌کند.

ویژگی‌های شعری صائب به طور چشم‌گیری در اشعار ماورایی(متافیزیک) جان‌دان، شاعر مشهور قرن هفده انگلستان، تبلور می‌یابد . از جمله ویژگی‌های بارز شعر وی می‌توان جناس، استعاره و تشبیهات دور از ذهن، تشخیص، ایماژهای غیر منتظره و مجاز بعید را بر شمرد.کلام جان‌دان مشحون از ظرافت و معانی و بدیع و غنی است. او برای زدودن شعر از توضیحات کلیشه‌ای و ملال آور پترارکی قرن شانزده و به نیت خلق مضامین بکر، استفاده از مجاز بعید متافیزیکی را برجسته‌ترین شگرد هنری شعر خویش قرار می‌دهد. شاعر با به

*مربی گروه زبان دانشگاه ارومیه

کارگیری این صنعت ادبی ، میان دو موضوع کاملاً مختلف و ناهمگون، شباهتی زیبا می‌یابد که حاصل بازتاب تلفیق احساس و اندیشه است و به قول تی. اس. الیوت، شاعر و منتقد انگلیسی، در مقالهٔ "شعرای متافیزیک" از برجسته‌ترین ویژگی‌های متافیزیک و راز قوت تاثیر آن است.هدف این جستار بررسی تطبیقی چند شگرد هنری مشابه در سروده‌های این دو شاعر برجستهٔ ایرانی و انگلیسی است.

کلید واژه‌ها: سبک هندی، شعر متافیزیک، مجاز بعید، تمثیل، مضامین نو

مقدمه:

جریان ادبیات هر ملتی در مسیر و گذر خود طی اعصار، دست‌خوش تغییر و تحولات گوناگونی از لحاظ محتوا، لفظ و سبک بیان می‌شود. این تغییرات در نتیجهٔ تحولات جامعه، تغییر نگرش و بینش و دانش ایجاد می‌گردد که به هنرمند نگاهی خاص و دیدی تازه به جهان پیرامون و درون خود می‌دهد؛ بنابراین، روشی خاص از بیان افکار با به کارگیری الفاظ مناسب در قالب مناسب آن به وجود می‌آید که منجر به پیدایش سبک‌های مختلف در ادوار زمانی متفاوت در ادبیات جهان می‌شود. این می‌تواند توجیه کنندهٔ وجود سبک‌هایی چون خراسانی، عراقی، هندی و ... در ادبیات ایران زمین باشد که هر کدام نوعی زمینهٔ مشترک ادبی، لفظی و محتوایی دارند. نگاهی مختصر به ادبیات انگلیسی و کتاب‌های سبک‌شناسی نیز حاکی از پیدایش سبک‌های متفاوت به تناسب اوضاع و احوال زمانه است. البته پیدایش سبک جدید امری ناگهانی نیست؛ بلکه تغییری تدریجی و آرام در ادبیات است؛ طوری که بذر هر سبک جدید سال‌ها قبل از به ثمر نشستن به دست ادیبان و هنرمندان در دل آثار ادبی کاشته می‌شود. پیدایش سبک هندی در ادبیات دوران صفویه در ادبیات ایران و سبک متافیزیک در ادبیات انگلستان از این مقوله مجزا نیست. صائب تبریزی، بزرگ شاعر دورهٔ صفوی، را استاد سبک هندی و جان دان[1] ، شاعر گرانقدر قرن هفده میلادی، را بنیانگذار سبک متافیزیک در ادبیات انگلستان می‌دانند. گرچه این دو شاعر فرسنگها

1-John Donne

دور از هم زیسته‌اند، خلق مضامین نو و معانی رنگین، آن دو را بسیار به هم نزدیک کرده است. دیوان شعرآنان سرشار از گوهر مضمون نو نشئت گرفته از نیروی تخیل باریک‌نگر و قریحه‌ای زاینده است. در این مقاله در پی آنیم که چند شگرد هنری مشابه در سروده‌های این دو شاعر را به اختصار بررسی کنیم.

بحث و بررسی:

سبک هندی: در پی توسعهٔ روابط ادبی وسیاسی ایران و هند و آشنایی شاعران ایرانی با آثار سنسکریت و «محیط خیال پرور و افکار فلسفی و تخیل‌آمیز ادبای آن سرزمین و نیز وارد شدن فلسفه در مواد آموزش مذهبی ایران و کمک به پیشرفت تخیل از این حیث و نفوذ تشیع و ختم دوران شعر و شاعری تصوف» به تدریج زمینه و مقدمهٔ ایجاد و انتشار سبک جدید فراهم آمد(مؤتمن۳٦٥). ایجاد این تغییر در شیوهٔ سخنوری را از اوائل قرن هشتم با اشعار امیرخسرو در هند و از اواسط این قرن با شعر حافظ در ایران می‌دانند(همان ۳۵۲). خلق مضمون‌های نو و تصورات رقیق و دقیق و به کارگیری استعارات دور از ذهن به تدریج زمینهٔ متروک شدن سبک عراقی و نمو سبک جدیدی شد که معروف به سبک هندی است. البته باید اذعان نمود که گروهی از محققان، آن را سبک اصفهانی نیز نامیده‌اند(شمیسا۱٦۸).

آقای دکتر شمیسا در کتاب **سیر غزل در شعر فارسی**، خاستگاه سبک جدید را در اصفهان دانسته و اشتهار آن به سبک هندی را به دلیل سفر اغلب پیشوایان این سبک به هند و همچنین شباهت اشعار امیرخسرو دهلوی، شاعر هندی زبان، به این سبک می‌داند. به باور ایشان بی‌توجهی پادشاهان صفوی به هر نوع شعر به جز شعر مذهبی در مدح ائمه (ع) به همراه تکرار شیوهٔ بیان و معانی و مضامین سبک عراقی به خصوص وفور تقلیدهای سست و ضعیف از سعدی و حافظ، تحول و دگرگونی جدی در شعر را می‌طلبید که منجر به ظهور سبک هندی گشت(شمیسا۱٦۷و۱٦۸).

برای روشن شدن مفهوم سبک هندی و هم از بابت مقایسهٔ آن با سبک متافیزیک قرن هفـده انگلستان چند نمونه از تعریف‌هایی که ادیبان فاضل ایرانی از این سبک عرضه کرده‌اند، بیان می‌شود. آقای حسن انوری در مقدمهٔ کتاب

گزیدهٔ اشعار صائب تبریزی خلاصهٔ ویژگی‌های سبک هندی را «آوردن معانی بسیار در لفظی اندک یعنی ایجاز، باریک‌اندیشی، مضمون‌یابی، خیال‌پردازی، تصویرآفرینی و سادگی لفظ» و همچنین تمثیل و حسن تعلیل می‌داند که منجر به پیوند شعر با اخلاق و عرفان و زندگی شده است(شعار و مؤتمن ۲۳). آقای زین‌العابدین مؤتمن در کتاب *تحول شعر فارسی* مضمون‌های بدیع، پیچیدگی و ایهام در طرز ادای مطلب، معنی بیگانه، توسل به کلمات و عبارات عامیانه، ارسال المثل، تناسب لفظی و معنوی میان کلمات یک بیت و به کارگیری صنعت اغراق و مبالغه را از مختصات بارز سبک هندی برمی‌شمارد(ر.ک. مؤتمن ۳۵۹تا۳٦۹). آقای علی دشتی، یکی دیگر از صائب‌شناسان برجسته، نازک‌خیالی، مضمون‌های بدیع، تصورات دور از ذهن، پیچیدگی و ایهام در بیان مقصود، کاربرد فراوان استعاره و کنایه و همچنین اغراق و مبالغه را از ویژگی‌های کلی سبک هندی معرفی می‌کند(دشتی، خاقانی ٤۹ و نگاهی به صائب ۵۲). نگاهی اجمالی به تعریف‌های عرضه شده از صائب‌شناسان گرانقدر، بیان کنندهٔ اتفاق آرای آنان در خصوص ویژگی‌های سبک هندی است. اشعار کلیم کاشانی، صائب تبریزی، طالب آملی و عرفی شیرازی، شاعران برجستهٔ سبک هندی، تجلی‌گاه تبلور این ویژگی‌هاست.

صائب را بزرگ‌ترین شاعر سبک هندی و یکی از بزرگ‌ترین غزل‌گویان ایران می‌دانند(شمیسا۱۷٦). میرزا محمدعلی، متخلص به صائب در تبریز دیده به جهان گشود؛ لیکن در اصفهان نشو و نما یافت. در آغاز جوانی به زیارت خانهٔ خدا مشرف شد و در راه بازگشت به زیارت مشهد رفت. بنابرآنچه از لابه‌لای اشعارش برمی‌آید صائب بر اثر بعضی پیشامدها از وطن رنجیده خاطر شده، قصد عزیمت هند می‌کند که در آن ایام شهره به داشتن پـادشاهان شاعرنواز و شعر دوست بود. در کابل، ظفرخان، فرمانروای صاحب ذوق و شاعرپرور، مقدمش را گرامی داشت و مودتی قوی میان آن دو به وجود آمد. صائب چند سالی در ملازمت وی به سر برد. در هند در دربار شاه‌جهان نیز به مناصب و القابی مفتخر گردید تا اینکه سرانجام به همراهی پدر- که برای برگرداندن او به هند رفته بود- عازم وطن شد. او اشعاری در قالب

قصیده و مثنوی نیز دارد.

صائب را یکی از «بلند اندیشه‌ترین، موشکاف‌ترین و تواناترین شعرای ایران در تجسم بخشیدن به معانی دقیق و مصور ساختن افکار رقیق در قالب الفاظ» خوانده‌اند (دریاگشت۳۱). او شاعری مبدع و مضمون‌آفرین و صاحب قریحه‌ای زاینده است. او به منظور خلق «معنی نازک» که از آن به نام «عشرت» خود یاد می‌کند، به بیان پیچیده و انعکاسی به مدد صورخیال رنگین به خصوص تشبیهات و استعاره‌های غریب و دور از ذهن متوسل می‌شود؛ طوری که برای درک آن ها به قول صائب باید «همچو دریا ژرف بین شد». آفرینش این معانی رنگین از پایه‌های اصلی طرز نو شعر صائب است که خود بارها به آن اشاره کرده است:

میان اهل سخن امتیاز مـن صائب همین بس است که با طرز آشنا شده‌ام
(شمیسا۱۷٦)

و:

فکـــــر رنـگین است صـــائب نعمت الـــوان من
در بهشت افتاده است آن کس که مهمان من است
(غزل ۱۰۸۲،ص٥٤٧)

و همچنین:

تلخ کردی زندگی برآشنایان سخن اینقدر صائب تلاش معنی بیگانه چیست
(غزل ۱۲٤۳،ص٦۲۳)

ستون اصلی «طرز» صائب بر مضمون‌یابی است که شاعر، خود آن را «معنی بیگانه» می‌نامد. مضمون در حقیقت مجموعه‌ای از تصاویر بکر و صحنه‌های پیچیده و دور از ذهن تراوش یافته از عاطفه و اندیشه در تخلیل دقیق و نقش‌آفرین شاعر است که به صورتی هـنرمـندانه و به گونه‌ای ملموس و محسوس در زبان شعر جاری می‌شود. صائب استاد مضمون آفرینی است. در دید تازه جوی او هر چیزی در جهان از نخ و سوزن گرفته تا زلف یار تجلیِ راز و معناست که می‌تواند به شکل مضمونی نو در دنیای شعر نمود یابد:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباش که مضمون نمانده است (شمیسا۱۸۲)

به قول دکتر زرین‌کوب، جستجوی مضمون تازه برای صائب نوعی سرگرمی بوده است.

> برای او جست‌وجوی مضمون تازه، مثل شکار در دشت، تفریح ساده‌ای بیش نیست. کافی است با چشم شاعر، شاعر واقعی، دنیا را نگاه کند و در آن، در هر چیزی که به چشمش می‌آید شعر و زیبایی باز یابد (زرین کوب ۲۹۵).

صائب برای خلق معنی نازک و رنگین در هیئت یک نقاش نکته‌بین از زوایای مختلف به جهان پیرامون خود می‌نگرد و سپس به مدد صورخیال همانند کیمیاگری ماهر در ذهن خلاق خود عواطف و اندیشه‌هایش را به صورت اشعاری نغز و بکر عرضه می‌کند.

علامه شبلی نعمانی در کتاب ***شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران*** در باب مضمون آفرینی چنین آورده است:

> چیزی را که ما مضمون آفرینی می‌گوییم اگر تحلیل کرده شود هر آینه آن تشبیه و استعارهٔ نو و تازه می‌شود یا مبالغهٔ عجیب و شگفت‌انگیز و یا یک دعوی شاعرانه درمی‌آید که در آن اصل صحیح نیست؛ ولی شاعر مدعی آن می‌باشد و روی دلائل شاعرانه ثابت می‌کند. این را حسن تعلیل نیز گویند (نعمانی۸۱).

تعریف علامه شبلی نعمانی تا حدود زیادی در مورد مضمون‌آفرینی صائب درست است. برای ملموس شدن قدرت خلاق صائب در آفرینش مضمون نو با به کارگیری صورخیال، ابتدا تمثیل- به عنوان رکن اصلی شعر- تشریح و سپس چند مثال شعری عرضه می‌شود.

تمثیل: محور اصلی سبک هندی،تمثیل است. شعر صائب نیز - به عنوان نماینده و استاد این سبک - تجلی‌گاه این صورت از صورخیال در جایگاه بارزترین ویژگی شعری است. تمثیل را در اصطلاح لغوی «مثال آوردن، تشبیه کردن، مانند کردن، صورت چیزی را مصور کردن، داستان یا حدیثی را به عنوان مثال بیان کردن» تعریف

کرده‌اند(داد۸۷). در باب تمثیل در اصطلاح ادبی در کتاب صورخیال در شعر فارسی چنین آمده است:

> تمثیل معادله‌ای است که به لحاظ نوعی شباهت، میان دو سوی بیت – دو مصراع – وجود دارد و شاعر در مصراع اول چیزی می‌گوید و در مصرع دوم چیزی دیگر؛ اما، دو سوی این معادله، از رهگذر شباهت قابل تبدیل به یکدیگرند (شفیعی کدکنی ۸٤).

علامه شبلی نعمانی نیز تمثیل را روش و شیوهٔ اختصاصی صائب خوانده، آن را نوعی استدلال شاعرانه می‌داند که «مبنی بر خطابیات و یا یک نوع مغالطهٔ منطقی می‌باشد؛ لیکن شاعر آن را با نیروی تخیل در پیرایه‌ای بیان می‌نماید که سامع هیچ نمی‌تواند به صحت و بطلان قضیه متوجه شود؛ بلکه مسحور و فریفتهٔ دلپذیری و دلفریبی» آن می‌گردد(نعمانی ۲۸و۲۹).

دیوان صائب مشحون از تمثیل‌های بدیع و زیبایی است که مولود فکر بکر و ذهن نکته‌یاب اوست. شاعر در یک طرف معادله – یک مصراع – مطلبی اخلاقی، فلسفی، اجتماعی و از این قبیل ذکر کرده، سعی می‌کند با آوردن تشبیه و یا استعارهٔ دور از ذهن و گاهی با به کارگیری اغراق و تشخیص در مصراع دوم معادلی عینی یافته، مطلب انتزاعی‌اش را مقبول، ملموس و یا مصور گرداند. ابیات زیر هر کدام نشان‌دهندهٔ خلاقیت او در به‌کارگیری این صورت خیال است:

کام دل نتوان گرفتن از جهان بی روی سخت
آتش آوردن برون از سنـگ، کـار آهـن است
(غزل ۱۰۵۲، ص ۵۳۲)

در کـهن سالی شود حرص خسیسان بیشتر
تا نگردد خشک دست خار، دامن‌گیر نیست
(غزل ۱۲۷٦،ص٦٤۰)

پـــاکان ستم زجور فلک بیشتر کشند گنـــدم چو پاک گشت خورد زخم آسیا
(دریاگشت ۱۶۳)

اظهـــار عجز پیش ستم پیشگان خطاست اشـک کبـــاب موجب طغیان آتش است
(همان ۶۹)

پردهٔ پندار سد راه وحدت گشته است چون حباب ازخود کند قالب تهی دریاشود
(دشتی ، نگاهی به صائب ۱۹۸)

میوهٔ پخته محال است نیفتد بر خاک هر کـــه دل بسته به این دار فنا نیم رس است
(غزل ۱۴۷۱ ، ص ۷۳۰)

ریشهٔ نخل کهنسال از جـوان افزون‌تر است
بـیشـــتر دلـبستگی بـــاشد به دنیا پیر را
(مؤتمن ۳۶۸)

در پنج مثال اول، شاعر در مصراع نخستین به طرح موضوع‌های انتزاعی، یعنی سختی کام دل گرفتن از جهان، افزونی حرص خسیسان در پیری، بیشتر سختی کشیدن پاکان از جور روزگار، نکوهش اظهار درماندگی پیش ظالم و مانع بودن پردهٔ پندار در رسیدن به وحدت می‌پردازد و در مصراع دومِ هر بیت با آوردن مثال‌هایی از عالم واقعیتِ استدلال گونه سعی در ملموس و مقبول کردن موضوع دارد. در دو مثال آخر، شاعر با آوردن تمثیل در مصراع اول شروع کرده ، به دنبال آن در مصراع بعدی به ذکر موضوع می‌پردازد.

استعاره:

جادوگر است دختر رز دست از اوی بشوی زان پیـــشتر که سـرزند از مغرب آفتاب
(شعار و موتمن ۱۰۶)

گـــر پشتِ پا به عالم صورت نمی‌زنی تا حشر در شکنجهٔ این کفش تنگ باش
(دشتی، نگاهی به صائب ۱۶۶)

در بیت اول «دختر رز» استعاره از می‌است. در مثال دوم نیز شاعر به مدد استعارهٔ «کفش تنگ» به نیت اشاره به جهان خاکی و مادی که اغلب به استعاره، قفس

بیان می‌شود، غرابت تخیل خود را بروز می‌دارد.

اغراق:

زندپهلو به گردون کوه عصیانی که من دارم به صد دریا نگردد پاک، دامانی‌که من دارم
(دشتی، نگاهی به صائب ۱۸۷)

یا در جایی دیگر در مقام بیان لطافت معشوق این چنین می‌سراید:

لطافت آن قدر دارد که در وقت خرامیدن توان ازپشت پایش دید نقش روی قالی را
(شمیسا ۱۸۷)

گاهی شاعر اغراق را با نازک‌خیالی توأم می‌کند:

اگر بر روضهٔحسن تو زنبور عسل افتد گلاب از ابر می‌بارد ز دود شمع تا محشر

یعنی اگر زنبور عسل از باغ محاسن تو شهد بنوشد و آن شهد تبدیل به عسل شده، از آن شمعی بسازند، از دود آن شمع که تبدیل به ابر می‌شود تا روز محشر به جای باران گلاب می‌ریزد(دشتی، نگاهی به صائب ٧٦). یا در مقام بی‌تابی خود می‌گوید:

دل آسوده‌ای داری مپرس از صبر و آرامم نگین را در فلاخن می‌نهد بی‌تابی نامم
(شعار و موتمن ۱۸۲)

تشخیص: در زاویهٔ دید صائب همه چیز سرشار از حیات و حرکت است. او برای خلق مضمون نو به همه چیز دور و بر خود، حتی به اشیای بی‌جان نیز حرکت و جان می‌بخشد.

شرم بلبل خار در چشم هوسناکان زده است تلخی اشک گلاب از دیدهٔ گستاخ کیست؟
(غزل ١٢٤٥، ص ٦٢٤)

وقت نو بهار است در عیش واکند باغ از شکوفه خندهٔ دندان نما کند
(دریاگشت ۲۸۱)

بخیهٔ کفشم اگر دندان‌نما شد عیب نیست خنده دارد کفش من بر هرزه‌گردی های من
(دشتی، نگاهی به صائب ١١٤)

در مثال های شعری مذکور شرم بلبل، خندهٔ دندان نمای باغ، بخیهٔ کفش و

خندهٔ آن نمونه‌هایی از نازک‌اندیشی شاعر در به کارگیری صورت تشخیص برای خلق مضمون نو و معنی رنگین است. همان‌طور که خود می‌گوید:

نیست صائب موشکافی در بساط روزگار ورنه چون کوی کمر اندیشهٔ ما نازک است
(غزل ۱۰۱۸ ، ص ۵۱۶)

شعر صائب همانند دیگر شاعران سبک هندی در پی تلاش برای مضمون‌یابی به مدد تصاویر غریب و نازک‌اندیشی، پیچیده و معماگونه شده، درک آن مشکل می‌شود. صائب با وقوف به این امر با استعمال زبان محاوره‌ای و الفاظ عامیانه و اصطلاحات مردمِ کوچه و بازار سعی بر سهل کردن درک شعر خود داشته است.

سبک متافیزیک: اشعار عاشقانهٔ دوران رنسانس انگلستان مشحون از تشبیهات کلیشه‌ای، سنت‌های ثابت پترارکی و تصویرهای ایده‌آلیستی اغراق‌آمیز از محبوب است. در این سروده‌ها، عاشق بخت‌برگشته را اقبال وصال عشق پاک و آسمانی در این جهان میسر نیست. شعر این دوره تجلی‌گاه توصیفات و تشبیهات فیزیکی محبوب دلسرد و بی‌رحم از قبیل چشمانی به درخشندگی خورشید، لبهایی به قرمزی مرجان، پوستی به سفیدی برف، نفسی به خوشبویی گل رز، گیسوانی طلایی و قدم‌زدن‌های پری‌گونه در میان زمزمهٔ شیرین گل های مرغزار است. در حقیقت شاعر با به کارگیری چنین ایماژهایی سعی بر آراستن شعر خود دارد. تکرار این تشبیهات و مضمون‌های کلیشه‌ای در اشعار عاشقانهٔ اواخر قرن شانزده، تحولی در شعر را می‌طلبید که منجر به ظهور سبکی جدید شد. شاعران فرزانهٔ این سبک نو با به کارگیری مضمون‌های متافیزیک و تشبیهات دور از ذهن به نیت استدلال به جای مضمون‌های آرایشی و سنتی پترارکی، شعر را از مألوفات خسته کننده زدودند.

عنوان متافیزیک برای شعر را اولین بار جان درایدن[1] شاعر و منتقد انگلیسی در سال ۱۶۹۳ در «***مبحثی دربارهٔ اصل و پیشرفت هجو***» به کار برد. او بیان داشت که جان دان[2] بحث‌های بغرنج و متافیزیک را نه فقط در طنز، بلکه در اشعار عاشقانه نیز استفاده کرده است. بعدها در سال ۱۷۷۹ دکتر جانسون[3] در کتاب ***زندگی‌نامهٔ***

1- John Dryden 2- John Donne 3- Dr. Johnson

شاعران انگلیسی کلمهٔ متافیزیک را در مورد آثار گروهی از شاعران انگلیسی به کار برد که سبک شعری و نحوهٔ بیان و اندیشهٔ مشترک داشتند. بدین‌گونه کلمهٔ متافیزیک برای بیان خصوصیات ادبیِ گروهی از شاعران رسمیت پیدا کرد(cuddon392). *جان دان، جورج هربرت*[1] *آندرو مارول*[2] ، *ریچارد کراشاو*[3] ، *ابراهام کاولی*[4] *و هنری وان*[5] در زمرهٔ سرایندگان برجستهٔ این سبک قرار دارند.

انگلستان قرن۱۷ شاهد پیشرفت و گسترش سبک متافیزیک در آثار ادبی است. میل و رغبت ادیبان این سبک به ابداع ، فرزانگی و پیچیدگی، به آسانی از لابه‌لای سروده‌های آنان هویداست. گرچه زبان مستعمل، زبانی مردمی و محاوره‌ای است، ایهام و پیچیدگی این آثار از به کارگیری صور خیال و تشبیهات و استعارات غریب نشأت می‌گیرد که هنرمندان این سبک به نیت ایجاد معنی بیگانه و مضمون نو و همچنین برانگیختن شگفتی در خواننده و مجاب کردن وی به‌کار می‌گیرند.

مارگارت درابل[6] خصوصیات و مشخصات سروده‌های متافیزیک را چنین برمی‌شمارد: مناظرهٔ فلسفی، کاربرد مکرر تناقض ظاهری، ابداع و نوآوری در مضمون، تشبیهات و استعاره‌های دور از ذهن و پیچیدگی و معماگونه بودن ایماژها(Drabble692).جی.ای.کاددن[7] نیز در کتاب فرهنگ اصطلاحات ادبی، نبوغ ابداع ادبی، سبک محاوره‌ای، مضمون‌ها و مجازهای پیچیدهٔ دنیوی و معنوی، تمایل برای به‌کارگیری تناقض ظاهری و استعداد قابل توجه برای بیان فشرده و ایجاز را از جمله مشخصات ممیزهٔ سبک متافیزیک معرفی می‌کند(Cuddon392). به دلیل یکسان بودن مشخصات شعر متافیزیک که ادیبان و سبک‌شناسان دیگرعرضه کرده‌اند، به ذکر این دو مورد بسنده می‌شود.

سبک متافیزیک به دلیل پیچیدگی و مألوف نبودن صورخیال و مضمون‌های به کار برده شده در قرن ۱۸و۱۹، مورد بی‌توجهی منتقدان و طرفداران شعر قرار گرفت تا اینکه در قرن بیستم با ظهور چند مقاله در ستایش و تمجید این سبک

1- George Herbert 2-Andrew Marvell 3- Richard Crashaw
4- Abraham Cowley 5- Henry Vaughan 6- Margaret Drabble 7- J. A. Cuddon

خصوصاً مقالهٔ تی.اس.الیوت[1] با عنوان «شاعران متافیزیک» (۱۹۲۱) در ***مجموعه مقالات***[2] ، بار دیگر توجه ادیبان و فرزانگان به شگردهای هنری و ویژگی‌های برجستهٔ ادبی این سبک جلب شد. تی.اس.الیوت، شاعر و منتقد نام‌آور انگلیسی، در این مقاله تلفیق احساس و اندیشه را از ویژگی‌های برجستهٔ اشعار متافیزیک برمی‌شمارد. به اعتقاد او این شاعران چنان قدرتی در حس‌پذیری داشتند که قادر به هضم هر تجربه‌ای بودند؛ طوری که می‌توانستند فکرشان را همانند عطر گل سرخ احساس کنند(Eliot 287).

از میان شاعران متافیزیک، جان‌دان مهارتی چشمگیر و قلمی بسیار رنگین دارد؛ طوری که منتقدان ادب‌شناس او را استاد این سبک خوانده‌اند. او در سرودن آثار متافیزیک از چنان استعدادی برخوردار است که گاهی در منابع ادبی، شاعران این سبک را منسوب به سبک جان دان و آثارش را از مشهورترین و منتفذترین آثار سبک متافیزیک معرفی کرده‌اند. او در سال ۱۵۷۲ در خانواده‌ای کاتولیک در انگلستان چشم به جهان گشود. اگر چه در دانشگاه آکسفورد و کمبریج به تحصیل پرداخت، به خاطر مسائل مذهبی موفق به اخذ مدرک نشد؛ زیرا لازمهٔ آن سوگند وفاداری به تاج و تخت بود که پذیرش سلطه و برتری شاه را بر کلیسا نشان می‌داد. دان چند صباحی نیز به مطالعهٔ حقوق پرداخت؛ اما دوباره به الهیات روی آورد تا اینکه سرانجام در سال ۱۶۵۷ به عضویت کلیسای انگلستان درآمد و یکی از بزرگ‌ترین خطیبان و واعظان زمانش شد. او نه فقط در سرودن اشعار عاشقانهٔ متافیزیکی تبحر دارد، غزل‌های مذهبی، طنز، نوحه، مقالات و خطابه‌های فراوانی نیزبه رشته تحریر درآورده است که جایگاه والایی در ادبیات دارند(Drabble280).

جان دان در مقایسه با شاعران هم عصر خود از قدرت ابداع و خلاقیت والایی برخوردار است. اشعار او به طرز فوق‌العاده‌ای هنرمندانه و خلاقانه است؛ طوری که از هر بیت آن نبوغ ادبی و معنی بیگانه می‌تراود. سروده‌های او- به عنوان نماینده و استاد مکتب متافیزیک- جایگاه تبلور ویژگی‌های این

1- T. S. Eliot 2-Selected Essays

سبک می‌گردد. ام.اچ.ابرامز[1] ، نویسنده و منتقد امریکایی، در باب ویژگی‌های شعری دان چنین می‌نویسد:

> جان دان در تمام آثارش چه زمانی که در حین جدیت می‌نویسد و چه زمانی که بذله‌گویی می‌کند، چه در اشعار عاشقانه و چه در مکاشفه‌های مذهبی مصرانه و پیوسته نبوغ در ابداع ادبی به خرج داده، صنعت تناقض ظاهری، ایهام، استعاره‌ها و تشبیهات دور از ذهن را خلاقانه و استادانه به کار گرفته است(Abrams92).

مجاز بعید متافیزیکی :[2] یکی از شاخص‌های محوری سبک جان دان تبدیل کردن یک دیدهٔ نسبتاً ساده به یک مکاشفهٔ دقیقِ تلویحی سرشار از اشارات ذهنی و تشابهات غریب است. این شگرد هنری را Conceit نامیده‌اند که در فرهنگ اصطلاحات ادبی، حسن تعلیل و مجاز بعید ترجمه شده است. حسن تعلیل در اصطلاح ادب به معنیِ آوردن دلیلی دلپذیر اما نه مطابق واقعیت برای یک موضوع شعری است(داد ۱۱۵). در اصطلاح ادبیات انگلیسی حسن تعلیل را نوعی از مجاز خوانده‌اند که در آن شاعر به وسیلهٔ استعاره یا تشبیه بین دو موضوع مختلف و ناهمگون مقایسه‌ای به منظور اثبات مطلبی یا قانع کردن خواننده صورت می‌دهد. هلن گاردنر[3] ، نویسندهٔ معروف کتاب شعرای متافیزیک، در تعریف این شگرد هنری چنین آورده است:

> مقایسه‌ای است که خلاقیت و ابتکار به کار رفته در خلق آن بیشتر از درستی آن خیره کننده و در خور توجه است و یا حداقل سریع‌تر توجه خواننده را برمی‌انگیزد. ... این مقایسه به منظور مجاب کردن یا تعریف کردن و یا ثابت کردن یک مسئله به کار می‌رود. شعر سخنی برای گفتن دارد که مجاز بعید (Conceit) آن را موجه و قابل درک می‌کند یا اینکه چیزی برای ترغیب کردن دارد که مجاز بعید به پذیرش آن کمک می‌کند(Gardener 17).

جان دان برای زدون شعر از تشبیهات و استعاره‌های کلیشه‌ای پترارکی و به نیت خلق مضمون‌های بکر، استفاده از مجاز بعید متافیزیکی را برجسته‌ترین شگرد هنری و رکن اصلی شعر خود می‌کند. اشعار او سرشار از نبوغ و تخیل والای او در به کارگیری مجاز بعید به قصد آفرینش معنی رنگین است. ریشه و سرچشمهٔ این نبوغ

1- M. H. Abrams 2- The Metaphysical Conceit -3 Helen Gardener

والا را می‌توان در مطالعات وسیع فلسفی، الهیات، حقوق و تحصیلات دانشگاهی او در کمبریج و آکسفورد یافت. در دید تازه‌جوی او هر آنچه در جهان هستی است سرشار از شعر و زیبایی است. او به کمک نیروی تخیل والا و دامنهٔ وسیعی از دانش –از جمله کیمیاگری، فلسفهٔ قرون وسطی، اساطیر، نجوم و هندسه– به آفرینش مجازهای بعید متافیزیکی می‌پردازد که به نحو احسن بازتابی از تلفیق احساس و اندیشه عرضه می‌کنند. برای روشن‌تر شدن مهارت جان دان در به کارگیری مجاز بعید متافیزیکی چند نمونه شعری عرضه می‌شود:

شعر «خداحافظی: نهی سوگواری»[1] یکی از مشهورترین اشعار متافیزیکی دان محسوب می‌شود. او این شعر را به نشان هدیهٔ جدایی قبل از اینکه عازم سفر شود به همسرش تقدیم می‌دارد. در این شعر، شاعر صحنهٔ خداحافظی دردناک و غم‌انگیز عاشقان را به مدد مجازهای بعید متافیزیکی به گونه‌ای زیبا و باشکوه ترسیم می‌کند که در آن عاشق به محبوبش باور و اطمینان قلبی می‌دهد که این جدایی فیزیکیِ موقتی نه فقط پایه‌های عشق الهی و کامل آنها را تضعیف نخواهد کرد، بلکه خود به نوعی بر شدت و استحکام آن می‌افزاید. دان برای ایجاد چنین باور قلبی در محبوب و مجاب‌کردن وی، علم کیمیاگری را وارد قلمرو شعر کرده، با آفرینش این مضمون متافیزیکی به استدلال می‌پردازد:

Our two souls therefore, which are one,
Though I must go, endure not yet
A breach, but an expansion,
Like gold to ayery thinness beate(Booth34).

بنابراین دو روح ما که یکی می‌باشند،
گرچه من باید بروم،
رخنه و شکافی در آن ایجاد نگشته، بلکه بسط می‌یابد،
بسان شمش طلای کوبیده به نازکی لایهٔ هوا.

در کیمیاگری گرانبهاترین عنصر، طلاست که هرچه بیشتر تحت فشار باشد و

1- A Valediction: Forbidding Mourning

کوبیده شود، شکسته نشده، بلکه بسط می‌یابد. دان به کمک تشبیه دور از ذهن مذکور از محبوبش می‌خواهد که با دیدی مثبت به این جدایی بنگرد؛ چرا که عشق گرانبها و معنوی آنان همانند طلا بر اثر جدایی و مشکلات آن نه فقط دچار خللی نمی‌شود، بلکه فراسوی زمان و مکان گشته، راسخ‌تر می‌گردد. شاعر در ادامه، تلاش خود به منظور دلداری دادن و هرچه بیشتر مجاب کردن محبوب به خلل ناپذیری عشقشان به قلمرو هندسه متوسل گشته، یکی از مشهورترین و زیباترین مجازهای بعید متافیزیکی را می‌آفریند. او حس یگانگی و اتحاد عاشقان را در زمان غیبت یکی از آنها به رابطهٔ دو پای پرگار تشبیه می‌کند. این دو پایه در هنگام ترسیم هرچقدر از هم دور باشند باز در راس به هم متصل می‌مانند؛چرا که به موازات حرکت یکی از پاها، پای دگر نیز به سوی آن متمایل گشته تا دایره‌ای هرچه گردتر و دقیق‌تر رسم گردد. بر همین قیاس دوری آنها نیز صرفاً جنبهٔ ظاهری دارد. این حقیقت که کار اصلی پرگار ترسیم دایره است، بار معناییِ بیشتری به این مقایسهٔ غریب می‌دهد؛ زیرا دایره را «نماد جهانی آرام‌بخش و مورث ایمنی و اطمینان» می‌دانند؛ آن را نماد «یگانگی و وحدت» نیز خوانده‌اند(دوبوکور۹۳).

If they be two, they are two so
As stiffe twin compasses are two,
Thy Soule the fixt food, makes no show
To move, but doth, if the other doe (Booth34).

گرچه روح ما دوتایند، بدین گونه است
بسان دو پای محکم پرگار که دوتایند،
روح تو، پای ثابت، ندارد میل رفتنی؛
مگر آنگاه که روانه گردد دیگری.

And though it in the center sit,

Yet when the other for doth Rome,
It leans, and hearkens after it,
And grows erect, as that comes home.

و گرچه بنشسته است روح تو در مرکز،
آنگاه که دیگری سیر کند به دور دست‌ها،
روانه گردد در پی‌اش تکیه زنان و نیوشان،
و بگردد راست قامت بدان گاه که بازگردد دیگری به خانه.

شعر «طلوع خورشید»[1] یکی دیگر از سروده‌های برجستهٔ جان دان است. شاعر با تکیه بر این ایدهٔ متداول قرون وسطی و دوران رنسانس که انسان را جهانی کوچک[2] شبیه به جهان بزرگ[3] می‌داند و به مدد شخصیت بخشیدن به خورشید، به خلق مضمونی متافیزیکی می‌پردازد. او چنین استدلال می‌کند که اگر عشق واقعی و کامل بین دو عاشق وجود داشته باشد، آنان از هر آنچه مربوط به دنیای خارجی است بی‌نیاز می‌گردند؛ چرا که در دنیای عشق آنان هرآنچه حائز اهمیت است به وفور یافت می‌شود(Grennen11). شاعر از طلوع خورشید و تابش اشعه‌های آن از خلال پرده بر روی تختخواب که باعث بیدار شدن او و محبوبش شده است، عصبانی گشته، با به کارگیری صورت خیال تشخیص، او را این چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

Busie old foole, unruly sunne,
Why dost thou thus,
Through windows, and through curtains call on us?(Booth4)

ابله پیر پرکاره، ای خورشید سرکش،
از چه فرا می‌خوانی این چنین،
ما را از خلال پنجره‌ها و پرده‌ها؟

شاعر با جان بخشیدن به خورشید، وظایف این جهانی او از جمله بیدار کردن بچه‌های مدرسه‌ای، کارآموزان ترشرو و نوکران شاه را یادآور شده، به او متذکر می‌گردد

1- The Sun Rising 2-microcosm 3- macrocosm

که دنیای کامل عشق آن‌ها در بند زمان نیست. بدین‌گونه از همان آغاز، شاعر دنیای مستقل خود و محبوبش را از جهان خاکی جدا می‌گرداند.

در بند دوم شعر، با به کارگیری اغراق و مبالغه، سعی بر تضعیف خورشید و تأکید قدرت عشق شده است. عاشق ادعا می‌کند که خورشید بیهوده پرتوهایش را قوی می‌داند؛ چرا که او اگر بخواهد، با چشمک‌زدنی می‌تواند آنها را در کسوف سازد و یا زیر ابر پنهان نماید. در ادامه می‌گوید او چنان در عشق یار گرفتار است که حاضر نیست چنین مدت زمان طولانی (چشمک زدنی) از رؤیت جمال رخسار او بی‌بهره بماند:

Thy beams, so reverened, and story
Why shouhdst thou thinke?
I could eclipse and could them with a wink,
But that I would not lose her sight so long.

پرتوهایت را چنین پرزور و باشکوه،
از چه می‌پنداری؟
توانم بود با چشمک‌زدنی در کسوف گردانمشان و یا زیر ابر کنم پنهانشان،
اگر نمی‌گشتم جدا زجمال رخسارش چنین طولانی.

سپس شاعر در بند آخر به ایدهٔ اصلی پرداخته، ادعا می‌کند خورشید می‌تواند تمام هند شرق و غرب به همراه جواهراتشان و تمامی شاهانی را که دیروز بر آنان تابیده بود، فردا غنوده در بستر وی بیابد؛ چرا که تمام دنیا در اتاق خواب آنان وجود دارد:

She is all states, and all Princes, I,
Nothing else is.

اوست همهٔ کشورها و منم همهٔ شاهزادگان،
نیست دیگر چیزی.

پس شاعر به همدردی با خورشید پرداخته، برای سهل نمودن وظایفش از او

می‌خواهد به جای تابیدن و چرخیدن به دور زمین (ایدهٔ آن زمان)، بر آنان بتابد چرا که:

Shine here to us, and thou art everywhere,
This bed thy center is, these walls, thy spheare.

بتاب بر ما در اینجا و تو همه جایی،
این بستر، مرکز تو و این دیوارها سپهر توست.

حاصل سخن اینکه «من» و «او» بند قبلی بر اثر قدرت عشق، «ما» شده است که دربرگیرندهٔ تمام دنیاست. شاعر به مدد چنین مجاز بعیدی در پی آن بوده است که به گونه‌ای اغراق آمیز عمق عشقش را بیان کند.

دان با توسل به چنین شگردهای هنری در آفرینش مضمون‌های غریب سعی بر غنی‌سازی مفهوم دارد که خود می‌تواند دلیل اصلی پیچیدگی و غموض سروده‌هایش باشد؛ طوری که درک آنها قوهٔ تخیل و ذهنیت قوی خواننده را می‌طلبد. البته دلیل اینکه دان مجاز بعید را ابزار اصلی عینیت بخشیدن و ملموس کردن مطالب انتزاعی قرار داده است، فقط آفرینش مضمون نو متافیزیکی نیست؛ بلکه واکنشی علیه مضمون‌های کلیشه‌ای پترارکی اواخر قرن شانزده نیز می‌باشد.

نتیجه‌گیری:

بنابر آنچه در بخش‌های پیشین اشارت رفت، نکات مشترک زیر در باب سروده‌های صائب تبریزی و جان دان انگلیسی شایستهٔ توجه و امعان نظر است:

۱- سبک هندی و سبک متافیزیک، هر دو واکنشی ادبی علیه مضامین تکراری، سنت‌های ثابت و تقلیدهای سست و ضعیف از هنرمندان سبک‌های قبلی است که به منظور زدودن شعر از مکررات و مألوفات خسته کننده صورت گرفته است.

۲- خلق مضامین نو و معانی رنگین، پایه و رکن اصلی شعر و منشأ گیرایی و طراوت سروده‌های آنان است.

۳- همان‌طور که صائب برای مصور ساختن افکار رقیق و دقیق به نیت

مجاب‌کردن خواننده با تمثیل به استدلال می‌پردازد و رنگی فلسفی یا شبه فلسفی به اشعارش می‌دهد، جان دان نیز به مدد مجاز بعید متافیزیکی (حسن تعلیل) به عنوان برجسته‌ترین شگرد هنری خود، تلفیق نازک‌اندیشی و احساسات خود را مصور گردانده، به مجاب کردن خواننده همت می‌گمارد.

٤- زبان سروده‌های هر دو شاعر تصویری است. صائب و جان دان همچون نقاش‌های چیره دست، درآنچه پیرامون خود می‌بینند، رمز و رازی می‌یابند؛ طوری که هر چیزی در عالم هستی، چه جاندار و چه بی‌جان، می‌تواند هنرمندانه منشأ صور گوناگون در خیال شاعرانهٔ آنان گردد. از این رو وفور صورخیال، تشخیص و اغراق توأم با نازک اندیشی، منظومه‌های این دو شاعر را مزین نموده است.

٥- سروده‌های صائب و جان دان از حیث به کارگیری صورخیال دور از ذهن و رقت اندیشه، پیچیده و معماگونه است. بدین سبب، هر دو شاعر با وقوف به این امر با توسل به زبان مردمی و محاوره‌ای سعی کرده‌اند منظومه‌های خود را برای عامهٔ مردم قابل فهم و روان گردانند.

فهرست منابع:

- داد، سیما. **فرهنگ اصطلاحات ادبی.تهران**: مروارید، چ۲، ۱۳۷۵
- دریاگشت، محمدرسول. **صائب و سبک هندی در گسترهٔ تحقیقات ادبی**. تهران: قطره، ۱۳۷۱.
- دشتی، علی. **نگاهی به صائب** . تهران: اساطیر،چ۳، ١٣٦٤.
- ـــــــ **خاقانی: شاعری دیرآشنا**. تهران: امیر کبیر، چ ٤، ۱۳۸۱
- دوبوکور، مونیک. **رمزهای زنده جان**. ترجمهٔ جلال ستاری. تهران: نشر مرکز، چ۲، ١٣٧٦.
- زرین کوب، عبدالحسین. **باکاروان حله**.تهران: علمی، چ ۹، ١٣٧٤.
- شعار، جعفر و زین‌العابدین مؤتمن. **گزیدهٔ اشعار صائب تبریزی**. تهران: بنیاد، ١٣٦٨.

- شفیعی کدکنی، محمدرضا. **صورخیال در شعر فارسی**. تهران: آگاه، چ٦، ١٣٧٥.
- شمیسا، سیروس. **سیر غزل در شعر فارسی**. تهران: فردوس، چ٤، ١٣٧٣.
- صائب تبریزی، میرزامحمد علی. **دیوان غزلیات**.تصحیح محمد قهرمان. تهران: علمی‌و فرهنگی، ١٣٦٥.
- مؤتمن، زین‌العابدین. **تحول شعر فارسی**. تهران: طهوری، چ٤، ١٣٧١.
- نعمانی، شبلی.**شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران**. ترجمهٔ سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی. تهران:[بی تا]، چ٣، ١٣٦٨.

-Abrams, M. H. A **Glossary of literaty Terms**. New York: Rinehart and Winston, 1971.

-Booth, Roy, ed. The **Collected Poems of John Donne.** Herefordshire: Wordsworth Editions Ltd, 2002.

-Cuddon, J. A. A **Dictionary of Literary Terms**. America: Penguin Books, 1984.

-Drabble, Margaret, ed. The **Oxford Companion to English literature**. New York: Oxford University: Press, 1995.

-Eliot, T. S. "The Metaphysical Poets" in **Selected Essays.** London: Faber, 1951.

-Gardener, Helen. **The Metaphysical Poets**. London: Penguin, 1975.

-Grennen, Joseph E. The **Poetry of John Donne and the Metaphysical Poets**. New York: Monark Press, 1982.